

آمریکا و سیاستی دیگر بنام مردم ایران: تغییر رژیم اسلامی یا اصلاح ساختاری آن؟ (بخش دوم)، هوشنگ امیر احمدی

## مدل دگرپرسی دموکراتیک در ایران

تغییرات دموکراتیک به ندرت در غیاب مناسبات با آمریکا رخ می دهند، چرا که دموکراسی نیاز به محیطی آرام و مطمئن و به زمان برای پختگی نیاز دارد. در کشورهای پیوندها و مناسبات خود را با آمریکا بریده اند، محیطی امنیتی - نظامی سر بر آورده است. مسئولیت این وضعیت عمدتاً بعهدہ سیاست های خصمانه آمریکا است، اما دیکتاتورها و مخالفین آنان هم مسئولیت کمتری ندارند. اصولاً آمریکا که خود را مظهر دموکراسی می داند علاقه ای ندارد که کشورهای ضد آن دموکراتیک بشوند. چه در آن صورت مظهریت دموکراتیک آن زیر سوال می رود. در چنین شرایطی، اصلاح طلبان به مشکل امنیت ملی بی توجه می شوند و نتیجتاً در چشم مردم ضعیف می نمایند، و در همان حال دولت دیکتاتور نیز آنها را به عنوان مشتکی اخلال گر و "ستون پنجم آمریکا" سرکوب می کند. آنگاه شرایط برای نیروهای ضد دموکراسی آماده می شود تا کنترل قدرت دولت را در دست گیرند. اوضاع سیاسی ایران بی شباهت به چنین وضعیتی نیست.

فقدان طولانی مناسبات میان واشنگتن و تهران وضعیت امنیتی - نظامی ای را در این کشور به وجود آورده که رادیکالیسم و دیکتاتوری را در خود می پروراند. در همین حال، سیاست های تحریمی کوتاه بینانه آمریکا، و نیز خصومت میان دو کشور از انقلاب به این سو، آمریکا را به صورت یک خطر زیستی جدی خارجی برای جمهوری اسلامی درآورده و نتیجتاً آمریکا توان و قابلیت خود را برای اجرای یک نقش واسطه در تحقق بخشیدن به تغییرات دموکراتیک در ایران از دست داده است. از این هم مهم تر، 26 سال جدایی دو کشور باعث شده که آمریکا فرصت درک بهتر ایران و جلب اعتماد مردم، گروههای سیاسی و رژیم را از دست بدهد. آمریکا نه فقط به یک تهدید که به یک نیروی بیگانه و ناشناخته هم برای دولت و هم مردم ایران تبدیل شده است. این بزرگترین معضل آمریکا برای کمک رسانی به توسعه و دموکراسی در ایران است. در جهت حل این معضل است که سیاست جدید می خواهد تعداد دانشجویان ایرانی را در دانشگاههای آمریکا تا چند ده برابر تعداد اندک فعلی افزایش دهد.

برای رسیدن ایران به دموکراسی، این وضع باید تغییر کند و این تغییر نیازمند برقراری مناسبات بهتر با آمریکا است. این که تغییرات دموکراتیک در کره جنوبی، تایوان، آفریقای جنوبی، برزیل و شیلی، و جنبش همبستگی در لهستان، انقلاب مخملین در چکسلواکی و انقلاب نارنجی در اوکراین در حالی صورت گرفت که این کشورها با آمریکا مناسبات دیپلماتیک داشتند، واقعیتی است که اغلب نادیده گرفته می شود. همچنین این واقعیت در نظر گرفته نمی شود که در کوبا و کره شمالی که آمریکا با رژیم های حاکم در آنجا ارتباط دیپلماتیک ندارد، دیکتاتوری ها راه را برای هرگونه تغییر دموکراتیک سد کرده اند و همچنان در قدرت باقی مانده اند، و این که وضعیت موجود علیرغم بیش از 5 دهه تحریم و تهدید آمریکا علیه این کشورها ایجاد شده است.

حضور فیزیکی آمریکا در کشورهای دسته اول به آن اجازه می داد که امیدها و آرزوهای مردم و گروههای ناراضی را بهتر درک کند، و اعتماد جلب نماید. هم چنین، هیئت های نمایندگی آمریکایی و سازمانهای غیردولتی در موقعیت بهتری برای تشخیص وضعیت های اضطراری قرار داشتند و به موقع می توانستند فشار وارد آورند و یا حمایت خود را عرضه نمایند. دیپلماسی عمومی و آشکار آمریکا نیز تأثیری مثبت در جریان امور داشت. به طور مشخص، این حضور فیزیکی کمک می کرد تا آمریکا در نقش میانجی در روند تغییرات دموکراتیک ظاهر شود و به عنوان یک نیروی تهدید گر خارجی دیده نشود. سیزده هزار مایلی که آمریکا را از ایران جدا می کند، باعث شده که آمریکا چنین فرصت هایی را در قبال ایران از دست بدهد و در مقابل عملاً به یک تهدید مهم خارجی تبدیل گردد. برای گذار از دیکتاتوری به دموکراسی در ایران، آمریکا بایستی از یک تهدید خارجی به یک واسطه دموکرات داخلی در ایران تبدیل گردد.

اغلب به تجربه مصر و عربستان سعودی و چند کشور دیگر با حکومت های اقتدارگرا در جهت رد آنچه گفته شد استناد می شود، یعنی کشورهای پیوندهایی که با وجود داشتن مناسباتی با آمریکا گذار به دموکراسی در آنها صورت نگرفته است. این منتقدان باید این واقعیت را در نظر بگیرند که به تقریب تمامی این کشورها مسلمان، صادر کننده نفت، و یا از هر دو نوع اند. در حالی که پیوندهای دیپلماتیک شرایط لازم را برای گذار آنها به دموکراسی فراهم می کرده، اما وضعیت خاص دولت رانت خوار و جامعه اسلامی آنها به پیدایش شرایط کافی، مخصوصاً یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک، برای نیل به چنین مقصودی مجال نداده است. در مورد ایران که هم اسلامی و هم نفتی است، شروط کافی عبارتند از اصلاحگری دینی، تنوع بخشیدن به اقتصاد نفتی، و توسعه یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک تر. این شرایط که ایجاد آنها آسان نخواهد بود، با وجود یک رابطه دیپلماتیک با آمریکا شناس بهتر برای ظهور خواهند داشت تا در غیاب این رابطه.

وضعیت در کشورهای پیوندهایی که گذار به دموکراسی در آنها با حضور دیپلماتیک آمریکا محقق شده حاکی از آن است که این دگرپرسی، به بیانی کلی، از دو طریق صورت گرفته است. در برخی کشورها، مثل اروپای شرقی، تغییرات دموکراتیک از طریق "انقلابی رنگین" صورت گرفت که ماهیت نظام موجود را از سوسیالیسم به سرمایه داری تغییر داد. در بعضی دیگر، این دگرپرسی به معنای تغییر در قانون اساسی بود که قدرت سیاسی را بدون تغییری در نظام اقتصادی از طریق مذاکره و رأی مردم به نیروهای دموکراتیک و ائتلاف انتقال داد. کشورهای کره جنوبی، شیلی، و آفریقای جنوبی از این دسته اند. در این کشورها تغییرات سیاسی به تحول سرمایه داری مداوم بخشید و گذار به دموکراسی بعد از یک مرحله مهم تغییرات ساختاری و رشد اقتصادی مداوم و بدون خشونت صورت گرفت. انتخابات آزاد و ائتلاف های سیاسی از ارکان عمده این گذار دموکراتیک بودند.

در غیاب مناسبات دیپلماتیک با آمریکا هیچکدام از این دو مدل در مورد ایران کاربردی پیدا نمی کند. با اینحال، اگر این مناسبات دوباره برقرار شود، گزینه کمتر انقلابی، یعنی راه مثلاً کره جنوبی، شانس بیشتری برای ظهور پیدا می کند. خصلت اصلی این راه مناسبات بسیار گسترده اقتصادی با دنیای غرب به همراه فشارهای سنگین آن برای آزاد سازی جامعه است. به طور مسلم، اسلام و نفت گذار به دموکراسی را در ایران مشکل تر خواهند ساخت، چرا که این دو عامل به عنوان ارکان دولت رانت خوار اسلامی در تهران به حفظ وضع موجود کمک می کنند. اما این واقعیت هم هست که در ایران نظامی سرمایه دار وجود دارد که اصلاح آن مستلزم تغییر کل آن نیست. آنچه مورد نیاز است آزادی بیشتر اقتصادی و تجارت بین الملل در کنار اصلاح در قانون اساسی و فرهنگ سیاسی است که اجازه دهد ثروت و قدرت در میان نیروهای اجتماعی رقیب به نحوی دموکراتیک به جریان افتد و دست به دست بگردد. شروع این حرکت انتخابات آزاد و ائتلاف سازی های سیاسی را در کنار یک رابطه عادی با آمریکا پیش فرض می کند.

دوباره اینکه چرا مدل "انقلاب رنگین" برای مورد ایران مناسب نیست می توان دلایل دیگری را نیز ذکر کرد. در اروپای شرقی، نظام های تک حزبی کمونیست مستبد و دنباله رو حکومت شوروی سابق بودند و این رژیم ها به کلی اعتبار و مشروعیت خود را از دست داده بودند. در عین حال، نیروهای مخالف آنها به هواداری از آمریکا معترف و مردم هم از داشتن اطلاعات سیاسی کافی محروم بودند. در مقابل، رژیم اقتدارگرای ایران به ائتلاف عقیده اجازه بروز می دهد، تا حدی از محبوبیت مردمی برخوردار است، و به هیچگونه نفوذ خارجی متکی نیست. باضافه، مخالفان حکومت ایران، آمریکا را نه به صورت یک دوست، بلکه به عنوان وسیله ای برای مبارزه با رژیم اسلامی می نگرند. در عین حال، عموم مردم تا حدودی مطلع از وضعیت جهان خارج و معضلات داخل هستند و دموکراسی در ایران یک سابقه اگرچه محدود دارد.

مذهب در ایران و اروپای شرقی نقش مهمی ایفا کرده است - مسجد در مورد اول و کلیسا در مورد دوم. با این حال، شباهت تا همین جاست و نه پیش تر. در اروپای سوسیالیست، کلیساهای مسیحی نقش مهمی را در مقاومت در برابر رژیم های بی خدا بازی می کردند و حافظ اپوزیسیون سکولار بودند بدون آنکه ادعایی برای قدرت سیاسی داشته باشند. در ایران اما اسلام هم اپوزیوسی دولت دین سالار و هم اپوزیوسی آنهاست که قصد اصلاح آن دولت را دارند. نیروهای اسلامی که به اصلاح گرایان، بنیادگرایان و ملی گرایان تقسیم شده اند، در برابر هر تهدید موجودیتی ای که متوجه رژیم شود به طور متحد عمل خواهند کرد. با این وجود، بخشی از این نیروها در دوران های فارغ از بحران، رقابت از سوی نیروهای سکولار را حتی در غیاب فشارهای کافی از خارج و داخل بر خواهند تابید. شعار "ایران برای همه ایرانیان" مصداق این تمایل است که مشخصاً در برابر تفکر ضد ایرانی "خودی و غیر خودی" مطرح می گردد.

## سیاست جدید و راههای عملی ساختن آن

سیاست جدید آمریکا در قبال ایران می تواند به تغییرات دموکراتیک در ایران یاری رساند اگر دولت آمریکا بتواند بر دو نگرانی عمده فایق آید که مانع حرکت معقول آن در قبال ایران است. نخستین نگرانی بابت این دریافت نادرست است که با توجه به وضعیت کلی مناسبات ایران و آمریکا، تعامل با تهران به نظر ناممکن، غیر عقلانی، و یا نامربوط می نماید. اما می دانیم که آمریکا با ویتنام گفتگو داشت در حالی که دو کشور در جنگی خونبار درگیر بودند. نگرانی دوم این دریافت نادرست است که هرگونه امتیاز آمریکا به ایران مشروعیت احمدی نژاد و نیروهای رادیکال او را افزایش می دهد. واقعیت این است که در عمل، عکس این تصور پیش خواهد آمد، یعنی مشروعیت نیروهای راست، که ادعا می کنند انقلاب اسلامی به معنای مقاومت در برابر آمریکا و اسرائیل بوده است، کاهش می یابد. تضادها، نیروهای راست ایران هم از عادی سازی رابطه به این دلیل ابا دارند که فکر می کنند در چنین صورتی مشروعیت آمریکا در دنیای اسلام بالا می رود!

برای آنکه سیاست جدید در زمینه اصلاح رژیم کار ساز شود، لازم است دولت آمریکا فرض ها و تحلیل های خود را مورد ارزیابی مجدد قرار دهد و استراتژی عملی دیگری را طرح ریزی کند. آمریکا می داند که چگونه ایران را منزوی کند و این کار را در دو دهه گذشته با جدیت دنبال کرده است و نتیجه اش هم جز گرفتاری بیشتر برای آمریکا و ایران نبوده است. اکنون با بکارگیری دیپلماسی تحول گرای جدید در مورد نظام اسلامی باید بیاموزد که چگونه ایران را به تعامل وا دارد و از این طریق از دردهای خود بکاهد. به گفته ریچارد هاس در تارنامه سی . ان . ان، سیاست جدید آمریکا "به نظر یک آرزوست تا یک استراتژی". هاس، که در حال حاضر رئیس شورای مناسبات خارجی است، مدیر دفتر سیاست گذاری وزارت امور خارجه در دور نخست ریاست جمهوری بوش بود.

برای شروع، آمریکا می تواند برقراری پیوندهای دیپلماتیک را در سطحی پایین در سرلوحه سیاست جدید خود قرار دهد. دولت آمریکا همچنین باید در امر تسهیل ادغام ایران در اقتصاد جهانی از خود علاقمندی جدی نشان دهد که این به معنای برداشتن تدریجی تحریم ها از روی ایران است. تجربه مناقشه اتمی ایران حاکی از بی حاصل بودن این تحریم ها است. نخستین اقدام عملی از سوی آمریکا می تواند برقراری گفتگویی فراگیر باشد. واگذاری این گفتگو به اروپایی ها و روسیه و چین در دراز مدت نتیجه مثبتی نخواهد داشت. این واگذاری مذاکرات همچنین از سوی آنهایی که خواستار بکارگیری همه گزینه های دیپلماتیک پیش از بکارگیری زور هستند، قابل قبول نیست. اکنون که دولت جمهوری اسلامی توفیق خود را در تکمیل پروژه غنی سازی اورانیوم در چهارچوب آزمایشگاهی به صراحت اعلام کرده است، آمریکا دلایل مهم دیگری برای یک مذاکره جدی و صادقانه با ایران دارد.

اکنون با توافق ضمنی اعلام شده ایران و آمریکا برای مذاکره بر سر مسایل عراق، فرصتی پدید آمده که برنامه های هسته ای این کشور نیز موضوع گفتگو قرار گیرد. در حالی که گفتگوی دو جانبه بر سر عراق مشکلات زیادی حتی برای شروع جدی خود

خواهد داشت، مشکلات گفتگوی محتمل بر سر موضوع هسته ای حتی سنگین تر خواهند بود و باید نخست در یک چهارچوب چند جانبه (مانند آنچه در قالب 1+6 در نوشتاری دیگر شرح داده ام) آغاز شده و سپس به تدریج به صورت دو جانبه درآید. طرح مذاکرات عراق این گنجایش را دارد که بتوان آن را برای حل و فصل موضوعات دیگر مورد مناقشه نیز به کار گرفت. انکا بر زمینه های مشترک در حالی که اختلاف های کلیدی مورد بحث قرار می گیرد، به اعتمادسازی و فایق آمدن بر احساسات و دریافت های تهدیدآمیز کمک خواهد کرد. متأسفانه با وجود توافق برای مذاکره روی مسئله عراق، هر روز و هر بار بهانه جدیدی برای به تعویق انداختن آن عنوان می شود. دشمنان عادی شدن مناسبات، فعالانه در این رابطه کار شکنی می کنند.

برای آنکه گفتگوهای ایران و آمریکا به موفقیت بینجامد، اسرائیل باید متقاعد شود که برآیند این گفتگوها به سود او نیز خواهد بود. تهران به درستی اسرائیل را متهم می کند که در راه عادی سازی روابط ایران و آمریکا سنگ اندازی می کند. با این حال، جمهوری اسلامی باید مسئولیت عمده این سختگیری اسرائیل را بپذیرد. واقع آن است که رژیم اسلامی با شدت هرچه تمامتر هیاهوی ضد اسرائیلی را در تبلیغات خود گنجانده، و بالطبع شهروندان اسرائیلی از ایران به عنوان یک تهدید خارجی و عامل از بین برنده کشورشان، ترس و وحشت دارند. حتی اگر این ترس و وحشت پایه و اساس واقعی هم نداشته باشد، اما در روابط بین المللی صرف برداشت و تلقی از یک موضوع خود واقعیت است. ایران در جهت تخفیف این ترس و وحشت کار چندانی نکرده است و باید در تغییر این وضعیت با فوریت لازم بکوشد.

به همان میزان مخالفت اسرائیل با گفتگوی ایران و آمریکا، حمایت آن از تحریم و تهدید به حمله نظامی به هدف های هسته ای ایران نیز در رابطه ایران و آمریکا مشکل ساز بوده است. مهم این نیست که اسرائیل این مواضع را برای حفظ تعادل قدرت منطقه ای موجود اتخاذ می کند یا صرفاً برای دشمنی با حکومت اسلامی. واقعیت این است که با هربار اتخاذ چنان مواضعی از سوی اسرائیلی ها بر احساسات ضد اسرائیلی در میان ایرانیان افزوده شده است. این مواضع همچنین به افزایش قدرت اسلام گرایان رادیکالی انجامیده که هم اکنون قدرت اجرایی را در دست دارند. اسرائیل باید بداند که موج ضد اسرائیلی کنونی آخرین موج است، اما گروه مذکور بر آن است تا از اسرائیل به عنوان وسیله ای در جهت تحکیم قدرت خود استفاده کند. جای تعجب نیست که محمود احمدی نژاد خواستار "محو اسرائیل از روی نقشه" شده و هولوکاست را یک افسانه خوانده است. متأسفانه بجای اینکه آمریکا و اسرائیل این حرکت برنامه ریزی شده را خنثی کنند، با "هیتلر" جلوه دادن آقای احمدی نژاد به آن وسعت بیشتری بخشیده اند.

تنها یک راه وجود دارد که اسرائیل می تواند حال و وضع سیاسی ایران را به سود خود تغییر دهد: تشویق و پشتیبانی از گفتگویی فراگیر میان ایران و آمریکا. واقع آن است که عادی سازی روابط ایران و آمریکا در نهایت عادی سازی مسائل (نه رابطه) ایران و اسرائیل را نیز در پی خواهد داشت و آن را برای مثال به مسائلی از نوع آنچه بین اسرائیل و عربستان سعودی وجود دارد، البته با مشکلات خاص بین ایران و اسرائیل، تبدیل خواهد کرد. برخلاف رهبران فعلی اسرائیل، برخی از رهبران سابق آن کشور به این حقیقت پی برده بودند و از ارتباط نزدیک تری بین ایران و آمریکا حمایت می کردند. مثلاً به قول توماس پیکرینگ، سفیر سابق آمریکا در اسرائیل، در گفتگویی با نگارنده، "هربار که با شخصیتی مثل اسحاق رابین درباره این مسئله [روابط ایران و آمریکا] صحبت می کردم همیشه به من یادآور می شد که ایالت متحده باید راهی برای روابط نزدیکتر با ایران پیدا کند."

برای آنکه از رویارویی آمریکا با ایران جلوگیری شود باید دیپلماسی بر سر مسئله هسته ای موفق گردد. اما تا وقتی که تهران بر این باور باشد که آمریکا موجودیتش را تهدید می کند و اسرائیل خواهان سلطه منطقه ای است، دیپلماسی راه به جایی نخواهد برد و آمریکا نخواهد توانست در ایران حضور پیدا کند. کنارگذاشتن سیاست تغییر رژیم و تغییر جهت به سوی اصلاح ساختاری رژیم می تواند نگرانی تهران را بابت تهدید آمریکا کاهش دهد، و به نرم شدن موضع این کشور در تعامل بر سر مسئله هسته ای بینجامد. رفع محدودیت از فعالیت سازمان های غیر دولتی آمریکایی و اجازه دادن به این سازمانها برای دایر کردن دفاتر در تهران، و برداشتن تحریم از روی پاره ای فعالیت های تجاری و سرمایه گذاری به اعتمادسازی در روابط دو کشور کمک خواهد کرد. تجربه نشان داده است که تجارت خودکامگان را نحیف و تحریم آنها را فربه می کند.

دو دولت باید همچنین لایه دوم دیپلماسی را با تشویق فعالان سازمانهای غیردولتی، دانشگاهیان، رهبران جوامع مذهبی و ارباب تجارت به موازات مذاکرات دولت با دولت پیش ببرند. ناراضیان سیاسی، فعالان حقوق بشر و سازمانهایی که خواستار اعمال خشونت، انقلاب و تغییر رژیم نیستند باید برای شرکت در این گفتگوهای غیر رسمی تشویق و ترغیب شوند. افزون بر این، نیروهای طرفدار عادی سازی روابط نیز باید در این روند دخالت وسیع داده شوند. آنها همان قدر به تقویت نیاز دارند که نیروهای طرفدار دمکراسی و حقوق بشر. این گروهها را هم در درون و هم در بیرون رژیم و هم در داخل و هم در خارج از ایران می توان پیدا کرد. بسیاری از ایرانیان خواستار از سرگیری مناسبات دیپلماتیک با آمریکا هستند، اما بدلیل نبود ابزارهای مناسب قادر نبوده و نخواهند بود که در پیشبرد این امر حیاتی مشارکت موثر داشته باشند.

از آمریکائیان ایرانی تبار نیز باید به عنوان پلی طبیعی میان دو کشور سود گرفته شود. از آنجا که دولت آمریکا از این امکان بالقوه به درستی استفاده نکرده، جامعه آمریکائیان ایرانی تبار نیز در این راستا کمکی سازنده ارائه نداده است. مسئولیت این وضع متوجه جامعه ایرانی نیز هست. اکثریت مطلق افراد این جامعه در برابر تنش های موجود در روابط ایران و آمریکا بی تفاوت مانده اند و این در حالی است که شمار اندکی نیز از افراد این جامعه رویارویی بین دو کشور را به عنوان وسیله ای در جهت هدف خود که سرنگونی جمهوری اسلامی است و یا به منظور انتقام از انقلابی که آنها را از جایگاه اجتماعی خود برانداخته، تشویق و ترغیب می کنند. با تأسف باید گفت که این گروهها، فعالان سرشناس حقوق بشر و چهره های برجسته دمکراسی خواه را نیز در بر می گیرند.

افزون بر این، بسیاری از فعالان سیاسی در این جامعه با همه توان خود سعی در بی اعتبار ساختن تلاش های اقلیتی کرده اند که خواستار ارتقای سطح تفاهم و برقراری گفتگو میان دو ملت ایران و آمریکا بوده است. آنها عملاً همان موضعی را گرفته اند و عملی را انجام می دهند که مذهبیهون اصول گرای مخالف آنها در ایران اتخاذ می کنند. استدلال آنها نیز چنین است که از سرگیری مناسبات دیپلماتیک میان دو کشور به سود رژیم اسلامی خواهد بود و به تلاشها در جهت برقراری دموکراسی و حقوق بشر در ایران صدمه می زند. تجربه 26 سال گذشته اشتباه این افراد را ثابت کرده و در آینده نیز آنها بیشتر متوجه اشتباه نظری خود خواهند شد. جای خوشحالی است که اکنون بسیاری به اهمیت مسئله پی برده اند و نگرانی جدی خود را از نبود رابطه میان دو کشور و جنگ و درگیری نظامی احتمالی ابراز می کنند. پاره ای حتی از روی دریافتی نادرست در حال تبلیغ و ترویج یک نهضت ضد جنگ هستند، در حالی که کما کان روی موضوع اصلی یعنی عادی سازی این رابطه سکوت می کنند. عبارت دیگر، آنها بجای اینکه طرفدار صلح باشند، مخالف جنگ هستند.

برای استفاده بهتر از جامعه ایرانی، دولت آمریکا باید بکوشد بیم ها و انگیزه های این جامعه را بهتر درک کند. شمار زیادی از آمریکائیان ایرانی تبار هیچ علاقه ای به رژیم اسلامی ندارند، اما در عین حال آنها خوش ندارند ایران به صورت عراق یا کوبایی دیگر برای آمریکا درآید. به استثنای یک اقلیت کوچک، افراد این جامعه از حمله نظامی به ایران حمایت نمی کنند و با بی ثبات کردن آن نیز مخالف اند. آنها همچنین انقلاب دیگری را در ایران نمی خواهند، بخصوص که رهبر شایسته ای نیز برای آن موجود نیست، و به مدل لهستانی (همبستگی) برای تغییر صلح آمیز رژیم نیز امید ندارند. اکثریت این جامعه خواستار عادی شدن روابط ایران و آمریکا و اصلاحات دامنه دار در ایران هستند. متأسفانه صدای این اکثریت خاموش در هیاهوی اقلیتی که خواهان جنگ و سرنگونی و یا انقلاب است شنیده نمی شود.

بهترین کاری که سیاست جدید آمریکا می تواند انجام دهد کمک به برگزاری انتخاباتی آزاد و عادلانه در ایران است. آمریکا می تواند به گونه ای مشروع و موجه رژیم را برای برآورده ساختن این خواست عمومی زیر فشار بگذارد، و این حرکت با حمایت بی قید و شرط مردم ایران، سازمانهای بین المللی همچون سازمان ملل متحد، سازمانهای حقوق بشر، و دموکراسی های جهانی همراه خواهد بود. اما از آنجا که ایران یک کشور با لایه های اجتماعی متفاوت است و این لایه ها از سوی نیروهای سیاسی مشخصی نمایندگی می شوند، فراخوان برای انتخابات آزاد باید با فراخوان به ائتلاف سیاسی نیز همراه باشد. این امر به نوبه خود می تواند ترس از انتقال قدرت سیاسی را کاهش داده و جا به جایی نخبانان را تسهیل کند. به یاد داشته باشیم که در ایران بدلیل وجود فرهنگ انتقام سیاسی، آنها که قدرت را از دست می دهند، اغلب جان و مال خود را نیز از دست می دهند.

بخش قابل ملاحظه ای از هرگونه کمک مالی که آمریکا برای تقویت جامعه مدنی و ارتقای دموکراسی در ایران اختصاص می دهد، باید میان نهادهای دانشگاهی آمریکا تقسیم شود تا برای مقاصد آموزشی با تمرکز بر ترویج یک فرهنگ سیاسی نو در ایران به کار برده شود. محک در تمامی موارد باید شامل شفافیت کامل و قابلیت حسابرسی پرداخت و دریافت کمکهای مذکور باشد. چنانکه می دانیم، کمک مالی پیشنهادی بهانه ای به دست جمهوری اسلامی می دهد که بر دانشجویان ایرانی، دانشگاهیان ساکن آمریکا، و نیز مخالفان سیاسی و سازمانهای غیر دولتی برچسب جاسوسی برای آمریکا بزند. دادن این کمکها به صورت پنهانی وضع را از این هم بدتر می کند و حتی دامن کسانی را نیز که جزء دریافت کنندگان کمک مالی نبوده اند، خواهد گرفت.

دادن کمک های مالی به صورت پنهانی و به هر بهانه ای به شهروندان ایرانی همچنین به گونه ای قابل توجیه به عنوان دخالت در امور داخلی ایران تعبیر خواهد شد و همکاری سیا را در کودتای انگلیسی سال 1953 علیه نخست وزیر قانونی ایران، زنده یاد دکتر محمد مصدق، در خاطره ها زنده خواهد کرد. برای کاربرد مؤثر این منابع مالی، و برای اینکه سوء تعبیری پیش نیاید، هیچ کمکی نباید به افراد و سازمانهای مخالف عادی سازی روابط میان دو ملت و نیز به طرفداران براندازی رژیم از راههای خشونت آمیز داده شود. کمک مالی به این گونه افراد و سازمانها برنامه اصلاح ساختاری رژیم را به مخاطره خواهد انداخت و تأیید ایرانیان را نخواهد داشت. موجه ترین فرم استفاده از این کمک ها در بخش آموزش فرهنگ سیاسی مدرن است، و حتی می توان برای هموار کردن روندهای دموکراتیک، از جمله فراهم نمودن ابزارها و نهادهای مناسب برای اجراء انتخابات آزاد، به دولت نیز کمک کرد.

در خاتمه اینکه، آمریکا باید در برخورد با چالش های ایدئولوژیک و استراتژیک ایران، جانب احتیاط را نگاه دارد. یک سیاست "تند و خشن" که ایران را بی ثبات می سازد، محتملاً در جهت منافع آمریکا در منطقه آسیب پذیر و استراتژیک خاورمیانه نخواهد بود. همچنین به سود ایران نیز نیست که حکومتش همچنان مستبد و آمریکا ستیز باقی بماند. تهران باید اصلاح حکومت دین سالار خود را بپذیرد و در برابر نگرانی های استراتژیک آمریکا و ملت ایران پاسخ گو باشد. آمریکا باید در جهت تسهیل تحولات دموکراتیک و پیوستن به جامعه بین المللی ایران را یاری رساند. دو ملت باید به صورت شرکای استراتژیک برابر درآیند و این شراکت باید بر مبنای احترام و منافع مشترک میان آن دو باشد. غیر از این، و به عبارت دیگر، اگر بتوان بدیل دیگری برای آنچه گفته شد در نظر آورد، آن بدیل تنها یک رویارویی پرهزینه و سر بر آوردن فاشیسمی با تمایلات ناسیونالیستی در ایران است.

هوشنگ امیراحمدی پروفیسور برنامه ریزی و توسعه بین المللی و رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه رانگز و رئیس شورای آمریکائیان و ایرانیان است.

Email: [hooshang@amirahmadi.com](mailto:hooshang@amirahmadi.com); Website : [www.amirahmadi.com](http://www.amirahmadi.com)